

برگهایی از خاطرات انقلابی اهالی محله جاهدشهر

همدلی جواب داد

حسین برادران فر- یکی از جذابیت های انقلاب این است که در عین حال که رویدادی مشترک برای همه ایرانیان قلمداد می شود و داستانی مشترک دارد، هر ایرانی نیز می تواند از دید خود داستانی تازه برای آن روایت کند. بسیاری از جوانان پرشور آن روزهای خون و قیام، امروز کامل مردانی هستند که خاطرات آن روزها را فراموش نخواهند کرد. برای مرور خاطرات بهمن ۵۷ پای خاطرات قدیمی های محله جاهدشهر نشستیم.



تحصن بزرگ روحانیون

حجت الاسلام غلامحسین باهوش در روزگار انقلاب به عنوان طلبه ای جوان در مسجد و حوزه پیگیر پخش اعلامیه ها، نوارهای صوتی و مقالات امام و رساندن آن به دست مردم انقلابی بود. او در تعریف خاطرات آن روزها می گوید: روزهایی که چندین بار بازگشت امام به کشور به خاطر فشار و مقاومت رژیم پهلوی به تعویق می افتاد، روحانیون و طلبه ها در بیمارستان امام رضا دست به تحصن زدند که از جمله آن روحانیون می توان به رهبر معظم انقلاب، حجت الاسلام و المسلمین واعظ طبسی و شهید هاشمی نژاد اشاره کرد. بنده هم همراه با سایر طلبه ها در این تحصن و تظاهرات حضور پیدا می کردم.

از دیگر خاطرات ایشان سرمای بیش از حد کشور در روزهای انقلاب و کمبود نفت بود که به عنوان روحانی، وظیفه توزیع نفت بین مردم را به عهده داشت.

وقتی روستایی ها برای انقلابیون شهری غذا می فرستند

رجب اخلاقی برآبادی که در سال های انقلاب ساکن برآباد خواف بوده است، از روزهای نوجوانی به انقلاب پیوسته است و در تعریف خاطرات آن سال هایش می گوید: وقتی دبیرستانی بودم، به همراه چند نفر از دوستانم اولین گروه انقلابی مدرسه را تشکیل دادیم، کارمان را با نوشتن شعار بر روی در و دیوار مدرسه و پخش اعلامیه در بین بچه های دبیرستان شروع کردیم. مدیر دبیرستان از این کار خیلی عصبانی بود و قسم خورده بود که اگر مسبب این کار را پیدا کند، به ساواک تحویلش دهد، به معلم ها هم گفته بود اگر نویسنده شعارها را معرفی کنند، تقدیر خواهند شد. اما این طور نشد و حتی یکی از معلم های دبیرستان که ما را در هنگام نوشتن شعار بر روی تخته سیاه دیده بود، هیچ گاه ما را الوندا. برآبادی همچنین در تهیه ارزاق انقلابیون نیز نقشی جدی داشته و تعریف می کند: در ماه های منتهی به پیروزی انقلاب به ما خبر دادند که انقلابیون در مشهد نیاز فوری به مواد غذایی دارند، با اعلام این خبر اهالی روستاها به پختن نان و جمع آوری مواد غذایی پرداختند، من نیز به همراه دیگر بچه ها مأمور جمع آوری کمک های مردمی بودم. از آن طرف نیز مأموران رژیم و ساواکی ها در مسیر جاده های منتهی به مشهد مستقر شده بودند تا مانع ارسال کمک ها بشوند. خوشبختانه ما از طریق یکی از انقلابیون متوجه این موضوع شدیم و با رفتن از مسیرهای فرعی محموله مواد غذایی را به مشهد رساندیم.

همدلی انقلابیون با سربازان پیشیمان شده

علی پورقنبر که از طریق حضور در جلسات سخنرانی مرحوم کافی با انقلاب و امام (ره) آشنا شده بود، از شاهان عینی همدلی و رأفت انقلابیون با سربازان پیشیمان در روزهای انقلاب است.

پورقنبر که در روزهای انقلاب به شغل بنکداری و کار در بازار مشغول بوده است در تعریف خاطراتی از مرحوم کافی می گوید: شیخ احمد کافی از خطبای معروف مشهد بود که هرگاه در جلسات مذهبی بازاریان شرکت می کرد به صورت سرپسته در سخنان خود درباره امام خمینی (ره) و قیام ایشان صحبت می کرد. من از طریق همین جلسات برای اولین بار با انقلاب و امام خمینی (ره) آشنا شدم. بعد از آن نیز در راهپیمایی ها و تظاهرات مردم و بازاریان شرکت می کردم. رأفت، مهربانی و همدلی انقلابیون یکی از جلوه های انقلابی است که کمتر دیده شده است. در یکی از همین راهپیمایی ها با حرکت جمعیت، چند نفر از سربازان ژاندارمری در محاصره انقلابیون قرار گرفتند. یک عده از انقلابیون که روز قبل شاهد شهادت فجیع همراهان خود بودند، با عصبانیت و به قصد کشتن این مأموران محاصره شده حرکت کردند، در این هنگام یکی از روحانیون انقلابی در مقابل آن ها قرار گرفت و با بیان این جمله که آن ها نیز هم وطن و هم شهری ما هستند و از روی ناچاری در مقابل انقلابیون قرار گرفته اند، مانع این کار شد. آن ها نیز با چشمان گریان به انقلابیون پیوستند. همچنین در روزی که ارتش همبستگی خود را با انقلابیون اعلام کرد، جمعیت زیادی با شعار «برادر ارتشی چرا برادر کشی؟» از میدان شهدا به سمت استانداری حرکت کردند، در نزدیکی استانداری، کامیونی پر از سرباز مستقر شده بود. سربازان بعد از شنیدن این جمله، دچار تعلل شدند و نمی دانستند به جمعیت شلیک کنند یا خیر، در این لحظه چند نفر از انقلابیون با شاخه گلی در دست به طرف سربازان حرکت کردند و بالا رفتن از کامیون شاخه گل ها را در لوله تفنگ سربازان قرار دادند و همدیگر را در آغوش گرفتند. سربازان نیز از کامیون پیاده شده و فرار کردند.

دوبار از مرگ نجات یافتم

سید علی آذر بنیاد، یکی از جوان های انقلابی آن سال های مشهد، به قول خودش دوبار تا پای مرگ رفته است. او می گوید: از ابتدای سال ۵۷ به صورت مستمر در راهپیمایی ها شرکت می کردم، در یکی از همین راهپیمایی ها که همراه با جمعیت از میدان شهدا به طرف مسجد کرامت در حال حرکت بودیم، چند تانک در مسیر راهپیمایان قرار گرفتند، فرمانده نظامیان به مردم دستور متفرق شدن داد، اما هیچ کس توجه نکرد، ناگهان صدای مسلسل بلند شد و به دنبال آن تانک ها به طرف مردم حرکت کردند. برای نجات جانم به سمت یک گاری دستی رفتم و داخل محفظه فلزی آن پنهان شدم، در همان لحظه یکی از تانک ها به طرف گاری دستی آمد و گاری در حالت غلطان شروع به حرکت کرد، اگر زیر تانک می رفتم چیزی از من باقی نمی ماند، مرگ را به چشم خود دیدم. ناگهان گاری متوقف شد، بلافاصله از گاری بیرون آمدم و فرار کردم، بیرون که آمدم تانک دوباره حرکت کرد و گاری را زیر کرد. حمله انقلابیون و پرتاب کتلت ملتف به طرف تانک باعث انحراف مسیر و این توقف چند ثانیه ای تانک و نجات جانم شده بود.

آذر بنیاد دومین مرتبه نجات یافتنش را به یکی از آخرین راهپیمایی های انقلابی مشهد ربط می دهد: به دستور امام به خیابان آمدم، به همراه پدرم شروع کردیم به شعار دادن، در همین لحظه چند مأمور ضدشورش روبه روی ما قرار گرفتند، فرمانده آن ها دستور شلیک داد، اما مأموران زیر دستش وقتی متوجه شدند ما سید هستیم از این کار امتناع کردند. به این ترتیب با عنایت خداوند دوبار از مرگ حتمی نجات پیدا کردم.